

حیاء به دنیا مسبب کفر جحودی

روایتی اول بحث در این جلسه از امام صادق - صلوات الله علیه - می خوانم که حضرت فرمودند: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ»، مربوط به نقش حیاء بر روی ایمان است. این مطلب، تا قدری موضوع بحث این جلسه است.



روایتی اول بحث در این جلسه از امام صادق - صلوات الله علیه - می خوانم که حضرت فرمودند: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ«، مربوط به نقش حیاء بر روی ایمان است. این مطلب، تا قدری موضوع بحث این جلسه است. ما روایات متعددی داریم که رابطه حیاء و ایمان را مطرح می کند که یکی از آنها همین روایتی است که در اول هر بحث مطرح می کنم. در روایتی از پیغمبر اکرم است که حضرت فرمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانُ شَرِيكَانِ فِي قَرْنَةٍ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى أَحَدَ مَا إِلَّا حَسَابَةً«. ایمان و عمل مثل دو برادر هستند که به تعبیر من در یک ریسمان هستند. روایتی از امام باقر (علیه السلام) است که فرمودند: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُوتَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ«، یعنی ایمان و حیاء در یک رشته و همراه هم هستند، اگر یکی برود دیگری هم می رود، اگر حیاء رفت، ایمان هم می رود. این همان است که اول بحث می خوانم. روایت دیگری از علی - علیه السلام - داریم که فرمودند: «كَثَرَةُ حَيَاءِ الرَّجُلِ دَلِيلٌ عَلَى إِيْمَانِهِ« روایت های متعددی داریم، من به عنوان نمونه اینها را گفتم. بحث ما نقش حیاء بر روی ایمان و رابطه ای است که این دو با هم دارند، آن هم رابطه ای که اگر یکی رفت، دیگری هم می رود.

«حیاء« لباس ایمان

در روایات نقش «حیا« را تحت عنوان لباس بیان می کنند. من دو روایت از پیغمبر اکرم می خوانم؛ حضرت فرمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْإِيمَانُ عُرْيَانٌ وَ لِيَأْسُهُ الْحَيَاءُ« این یک روایت که اینجا ایمان را می فرماید. در روایتی دیگر حضرت می فرماید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِيَأْسُهُ الْحَيَاءُ« که اینجا اسلام را بیان می کنند. حضرت بحث عریانی را مطرح می کنند. ایمان لخت است و لباس آن حیاء است. ما یک سؤال می کنیم؛ نقش لباس برای بدن چه نقشی است؟ نقش حفاظتی است.

لباس که فقط برای زیبایی نیست. آدم لخت را حساب کن، نه لباس روی لباس که برای زینت است، چون می فرماید «عریان«. آدم لخت برای حفاظت از آفات لباس می پوشد. مثلاً لباس، او را از سرما محافظت می کند. نقش لباس نقش حفاظتی است، یعنی کار لباس در ارتباط با بدن کار حفاظتی است، چون تعبیر در هر دو روایت عریان است. خوب دقت کنید اینها بحث های طلبگی است که می کنیم. ایمان لخت است، اگر بخواهی آن را حفظ کنی باید با حیاء حفظ کنی. بحث کیفیت است.

توجه کنید من دارم گام به گام پیش می روم. اول که ایمان و حیاء ملازم هم هستند، اگر یکی برود، دیگری هم رفته است، این مطلب نخست بود. مطلب دوم این است که حیاء چه نقشی دارد؟ چگونه است که اگر آن برود ایمان هم می رود؟ می گوید مثل این می ماند که ایمان لخت است و حیاء هم لباسش است، لباس آن را حفظ می کند، لباس نباشد سرما می خورد بعد هم می افتد می میرد، تمام شد رفت.

ایمان، همان عمل است

حالا من وارد کیفیت حفاظت می شوم. جلسه گذشته، رابطه بین ایمان و تقوا را مطرح کردم. آنجا این مطلب را گفتم که اصلاً زیربنای تمام اعمال انسان، اعمال نیکی که انجام می دهد و همچنین اعمال شری را که ترک می کند و کف نفس می کند، جلوی خودش را می گیرد که کار بد و زشت نکند، زیربنای تمام اینها حیاء بود. حیاء موجب می شود که کار زشت نکند و کار خیر کند، روایتش را هم خواندم، دیگر تکرار نمی کنم. باید سراغ رابطه عمل و ایمان برویم. نقش حیاء این بود که موجب عمل می شد و زیربنای اعمال بود.

ما در باب ایمان و عمل روایاتی داریم که اگر عمل نباشد، از ایمان خبری نیست. حالا ایمان را هر چه می‌خواهی بگیری، در بُعد عقلانی‌اش می‌گویی اعتقادات، در بُعد قلبی‌اش می‌گویی دل‌بستگی به خدا، هر چیزی می‌خواهی بگویی در این جهت برای من فرق نمی‌کند، ایمان هرچه می‌خواهد باشد، چه اعتقادات باشد و چه دل‌بستگی به خدا باشد، حفظ این ایمان به اعمال خارجی ما بستگی دارد؛ حتی در روایات داریم که وقتی از حضرات (علیهم‌السلام) در مورد ایمان سؤال می‌کنند، می‌گویند: ««الایمان هو العمل» اصلاً می‌گویند: ایمان، عمل است. یعنی می‌خواهند نقش عمل روی ایمان را بگویند که بین عمل و ایمان یک رابطه تنگاتنگ است.

حیاء به یک معنا مولد عمل است. می‌خواستم چگونگی نقش حیاء بر روی ایمان را بگویم، این نقش به واسطه عمل است. حیاء موجب می‌شود که از انسان اعمال خیر صادر شود و جلوی اعمال شر را بگیرد و آن دل‌بستگی به خدا حفظ شود، آن اعتقادات حفظ شود که اگر این اعتقاد و دل‌بستگی نباشد، آن اعمال ««هَبَاءٌ مَثْوَرًا» می‌شود و از بین می‌رود که این تعبیر در روایات ما بود.

بی‌حیایی مسلط کردن نفس امّاره است

حالا سراغ درون انسان برویم. این خودش مطلبی در رابطه با حیاء است که غفلتاً از انسان عمل زشتی سر می‌زند، در غیر معصومین این‌طوری است، متوسطین از مؤمنین هم این‌طوری هستند. من در رابطه حیاء و عقل مطرح کردم که بعد از عمل، سر عقل که آمد خودش ناراحت می‌شود، متفعل می‌شود، شرم‌نده می‌شود، اینجا معلوم می‌شود که این پوشش هنوز به طور کلی از بین نرفته است، ضربه خورده است اما از بین نرفته است.

البته به تعبیر من، این گاهی است، اگر این تداوم پیدا کند یعنی شخص مرتب شروع به انجام کار زشت کند، این پرده دریده می‌شود و به طور کلی از بین می‌رود و انسان مسخ می‌شود. بحث ما در آن مرحله غفلتی است، به تعبیر قرآنی نفس لّوامة از بین نرفته است. اگر کار زشت کرد، بعد پشیمان شد و خودش را نکوهش کرد، نفس لّوامة هنوز در نهادش هست، سرزنشش می‌کند، ولی وقتی که تکرار شد به طوری که به طور کلی این پرده حیاء از بین رفت، اینجا است که ««نفس امّاره به سوء» فرمانده کل قوا در درون می‌شود، سلطه کامل پیدا می‌کند.

دیگر این شخص از نظر واقعی انسان نیست، چون عقل عملی سرکوب شد و از بین رفت، بُعد الهی از بین رفت. روایات هم در مورد گاهی‌ها و تصادفی‌ها نیست، برای کسانی است که به کارهای زشت تداوم بخشند به طوری که جزو ملکات سیئه آنها شود، اینجا است که در درون، نفس امّاره بالسوء همه کاره است.

بی‌حیاء باش و هرچه خواهی کن!

چند روایت بخوانم. این روایتی که می‌خوانم هم عامه و هم خاصه آن را از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند و فقط در یک کلمه با هم تفاوت دارند که از نظر معنا هیچ تفاوتی ندارند. در روایتی است از امام هشتم - علیه‌السلام - که فرمودند: ««عن آبائه - علیهم‌السلام - أنّ رسول الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - قال: لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»، حضرت فرمود: از مثال‌های همگانی که انبیا می‌زدند، این است که وقتی حیاء از بین رفت هر کاری می‌خواهی بکن.

عامه این‌طور نقل می‌کنند که پیامبر فرمود: ««قال رسول الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: إن مما أدرك الناس من كلام النبوة الأولى إذا لم تستح فاصنع ما شئت» در روایت دیگری داریم که امام فرمودند: ««عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ أَنَّهُ قَالَ مَا بَقِيَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا كَلِمَةٌ إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ وَ قَالَ أَمَّا إِتْهَا فِي بَيْتِي أَمِيَّةٌ»، گل سر سبد بی‌حیاها بنی امیه هستند، بی‌حیاتر از آنها نداریم چون جنایت‌کارتر از آنها نداشتیم. طبق تاریخ می‌دانید که بنی امیه چه کردند. در اینجا فقط تفاوت در ««فاصنع» و ««فاعمل» است که هر دو هم یک معنا می‌دهد.

«#171;حیاء» افسار نفس است

مرحوم صدرالمآلهین - رضوان‌الله‌تعالی‌علیه - در اینجا آن معنای مشهور راجع به روایت را مطرح می‌کند که: ««إذا لم تستح من العيب لم تخش النار مما تفعله فافعل ما يحدثك به نفسك من اغراضها» این همان نفس امّاره بالسوء است که وقتی حیاء رفت دیگر عیب سرش نمی‌شود، دیگر خدا هم سرش نمی‌شود، نمی‌فهمد که جهنم هم چه هست. ««فاصنع» فافعل ما يحدثك به نفسك» هرچه که از درون، نفس امّاره بالسوء تو می‌گویی ««من اغراضها» خواسته‌هایش را گوش می‌دهی.

ایشان می‌فرماید که لفظ امر، معنایش توبیخ و تهدید است، یعنی دیگر آزاد نشدی. بعد ایشان تشبیهی دارد و می‌فرماید حیاء مثل افسار بر دهان حیوان می‌ماند که جلوگیری می‌کند تا حیوان شرارت نکند؛ چون ایشان در ذیل بحث جنود عقل و جهل این مطالب را می‌فرماید، می‌فرماید خُلع که ما هم گفتیم مقابل حیاء است، حیاء نقش لجام بر نفس را دارد، افساری به دهان این حیوان نفس،

شهوت، غضب و وهم است. وقتی بنا شد که شخص افسار گسیخته شود، این حیوان و شیطان آزاد می‌شوند. «فاعمل ما شئت» معنایش این است.

هر چه حیوان درونی‌ات، شیطان درونی‌ات می‌گوید، انجام می‌دهی، همه رقم جنایت می‌کنی. اگر حیاء برود، ایمان هم می‌رود، انسانیت هم می‌رود. ظاهر را نگاه نکنید، این واقعیاتی است که داریم می‌گوییم و بعد عرض می‌کنم که کار به کجا می‌کشد. وقتی که حیاء رفت، ایمان و انسانیت می‌رود، چون حیاء پوششی برای ایمان است، همان گونه که پوشش برای جنبه‌های انسانی است.

از بی حیایی تا کفر جحودی

این را به شما عرض کنم که نعوذ بالله نه تنها ایمان می‌رود، بلکه انسان به خطرناک‌ترین چیز، یعنی وادی کفر و انکار کشیده می‌شود. واقعیتهای را می‌بیند، حتی واقعیتهای در باب مفاسد دامنش را هم می‌گیرد؛ در عین حال باز انکار می‌کند، به این می‌گویند: کفر جحودی. آیه شریفه در باب کفر جحود قوم فرعون این‌طور دارد که: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَ جَحَدُوا بِهَا» دیدند معجزه است، اما گفتند سحر است؛ این کفر جحودی است. «وَ اسْتَيْقَضَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» با این که یقین داشتند. ما بالاتر از یقین نداریم، تا الآن می‌گفتیم ایمان، بین یقین را هم جلو می‌آورد؛ یعنی یقین داشتند که این معجزه است. «ظَلَمُوا وَ عَلَوْا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ». نه تنها ایمان می‌رود، از آن طرف کفری که می‌آورد کفر معمولی نیست.

باروت یا شادونه؟!

استاد ما امام - رضوان‌الله‌تعالی‌علیه - در باب کفر جحود قضیه‌ای را نقل می‌کردند، من دارم از ایشان نقل می‌کنم، می‌فرمود که سابقاً، مثلاً صد سال پیش حمل باروت از روستاها به شهر ممنوع بود، آن موقع‌ها که ماشین نبود، با این چهارپاها حمل می‌کردند، در بین راه هم پاسگاه‌های ژاندارمری بود که به آنها امنیه می‌گفتند. اینها می‌آمدند جلوی افرادی را که چیزی حمل می‌کردند، می‌گرفتند. ایشان می‌فرمود: جلوی شخصی را گرفتند، سؤال کردند بارت چیست؟ گفت: شادونه. شادونه شبیه به دانه‌های باروت است. بعد آن وسیله‌ای که داشت داخل بارش کرد و معلوم شد باروت است. گفت: این چیست؟ باز گفت: شادونه است.

آن موقع‌ها مرسوم بود که ریش داشتند ریش‌های بلندی هم داشتند، شما این اتابک‌ها را دیدید؟ البته من این ریش‌ها را به ریش بی ریشه تعبیر می‌کنم، ما ریش بی ریشه زیاد داریم. گفت: دستت را جلو بیاور، دستش را جلو آورد، از آن باروت‌ها کف دستش ریخت، گرفت زیر ریشش گفت: چیست؟ گفت: شادونه. دست در جیبش کرد، کبریت را در آورد به اینها زد، باروت‌ها آتش گرفت، تمام ریش‌هایش شروع به سوختن کرد گفت: نگفتم شادونه است.

ایشان این را برای ما نقل کرد. به این می‌گویند کفر جحودی. واقعیت دامنگیرش شده، باز هم انکار می‌کند. حبّ به دنیا این کار را می‌کند.

برخی از مسئولان اشتباهشان را قبول نمی‌کنند!

این تعبیراتی را که من عرض می‌کردم و در آغاز بحث هم می‌گفتم که یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی است، یکی از جهاتش همین بود. بعضی از آن کسانی که وظیفه اسلامی جامعه را دارند، مبتلا به کفر جحود هستند، وقتی به آنها تذکر می‌دهی نمی‌خواهند قبول کنند، می‌گویند: نگفتم شادونه است، با این که مفاسدش را می‌بینند. گاهی هم دامنگیر خودشان شده است، اما حبّ ریاست، حبّ شهرت، حبّ به مال نمی‌گذارد، قبول کنند. «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» با این که یقین دارد، قبول نمی‌کند.

بی‌حیاء مسخ می‌شود!

من اینهایی را که عرض می‌کردم، بی‌جهت نمی‌گفتم. از آن طرف هم ببینید چه رواج پیدا می‌کند؟ دروغ، دروغ، چون حیاء نیست. دروغ، فریب‌کاری، خدعه، تملق و... که مبدأ همه بی‌حیایی است. اگر کسی حیاء نداشته باشد، ایمان ندارد و حتی به کفر جحود کشیده می‌شود. من تعبیر می‌کنم که یک نوع مسخ می‌شود؛ بنابراین، از خطرات بسیار مهم در ارتباط با جامعه ما همین است. این چیزها را کوچک نگیرید، مگر می‌شود به سادگی اینها را اصلاح کرد؟ وقتی حیاء رفت خیال کردی به زودی سر جایش می‌آید؟ به تدریج می‌رود.

خراب کردن آسان است، ساختن مشکل است. یک ساختمان را شما در عرض چند روز می‌ریزی روی هم اما اگر بخواهی بسازی گاهی چند سال طول می‌کشد. من حرف‌هایی که می‌زدم حساب شده بود که می‌گفتم از مشکلات بزرگ جامعه ما همین است. باید در صدد این بود که انسان حیاء را تحکیم کند، آن وقت هم انسان ساخته می‌شود و هم مؤمن ساخته می‌شود.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی